أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم ، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدى الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادىَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله. اما بعد، به اينجلسه ای مبارك و پاك خوش آمديد. و از الله عز و جل ميخواهم كه اين گردهم آئی را در ترازوی حسنات همه ای ما حساب نمايد.

در درس ششم سيرت نبوی عهدی مدنی هستيم، و در درس گذشته در باره ای بعضی از سريه ها و غزوات صحبت نموديم كه قبل از غزوه ای بدر اتفاق افتاد. و تا حدی سريه ای نخله را و آثار عظيمی را كه بالای تمام جزيره ای عربی بصورت كامل وارد نمود تفصيل نموديم. در اين سريه مسلمانان قافله ای كامل قريش را غنيمت گرفتند، و دو نفر از قريش اسير شدند و يكی از ايشان به قتل رسيد و چهارم فرار كرد. و شوكت مسلمانان در جزيره ای عربی و تهديد بر مصالح قريش نه تنها در اطراف مدينه ای منوره، بلكه در عمق جزيره ای عربی و نزديك مكه ای مكرمه واضح شد. اگر به ياد داشته باشيد فاصله بين نخله و بين مدينه ای منوره بيشتر از چهار صد و هشتاد كيلو متر بود. طبعاً آن مسافه ای بسيار زياد بزرگ است و مخصوصاً در صحرا. بعد از سَريه ای نخله الله عز و جل بعضی آياتی را نازل فرمود كه برای كسانی كه در اين سريه اشتراك نمودند عبدالله بن جَحش (رض) و كسانی از صحابه كه همرايش بودند برائت داد. بعض آيات ديگری نازل شد كه قتال (يعنی جنگ) را بالای مسلمانان فرض گردانيد. ذكر كرديم كه قتال قبل از اين سريه اجاز داده شده بود. بعداً قتال بالای مسلمانان فرض گرديد. يعنی برای يک مسلمان اجازه نيست كه اگر همرايش جنگ شود جنگ نكند. الله عز و جل در كتاب كريم خود فرمود: {وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (١٩٠) وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلاَ تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (١٩١) فَإِنِ انْتَهَوْا

فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١٩٢) وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ}(١٩٣) و جنگ کنید در راه خدا با آنانکه جنگ می کنند با شما و از حد مگذرید هر آئینه خدا دوست نمی دارد از حد گذرندگان را. و بکشید مشرکان را هر جا که بیابید ایشان را و بیرون کنید ایشان را از آنجا که بیرون کردند شما را (یعنی از مکه) و غلبه شرک سخت تر است از قتل و کار زار مکنید با ایشان نزدیک مسجد حرام تا وقتیکه کار زار کنند با شما در آن جا پس اگر بجنگند با شما پس بکشید ایشان را هم چنین است سزای کافران. پس اگر باز ماندند پس هر آئینه خدا آمرزندۀ مهربان است. و بجنگید با ایشان تا آنکه نابود شود شرک و شود دین محض برای خدا پس اگر باز ماندند (یعنی از شرک) پس نیست دست درازی مگر بر ستمگاران [البقرة: ١٩٠-١٩٣].

و ذکر نمودیم که واقع شدن این آیات بالای مشرکین و یهود و بلکه بالای بعضی مسلمانان شدید بود. این اولین آیاتی بود که جنگ را بالای مسلمانان فرض ساخت. و بعد از سریه ای نخله جنگ مشرکین بسیار زیاد توقع می رفت. و رب ما سبحانه و تعالی در این آیات فرمود و آن را در درس گذشته ذکر نکرده بودیم. فرمود: {وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ} [البقرة: ١٩١]. و بکشید مشرکان را هر جا که بیابید ایشان را. توجه کنید، در این آیت اعلان صریح است که دلالت میکند به قدرت مسلمانان و واقعیت شان. اعلان مقابله با قدرت کافر قریش در همه جا است. این اعلانی است که تمام محاربین از اهل قریش حالا هدف قرار داده شده اند. و اینکه اگر قریش قبل از این در هر جا مسلمانان را هدف می گرفتند حالا وقت معامله با مثل آن آمده است. مشرکین قریش در هر جای هدف گرفته خواهند شد. چه در مدینه یا در مکه یا هر قافله ای اینجا و آنجا. تمام این همه را از جزئیت کوتاه قرأن مُعجز {وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ} فهمیدیم. یعنی بکشید مشرکان را هر جا که بیابید ایشان را، اعلان صریح جنگ علیه قریش. همزمان، این آیت حامل اصرار موقف مسلمانان در

سریه ای نخله بود. ما به هیچ کدام عذر نا معقولی که در این سریه رخ داد بهانه نمی کنیم. بر عکس، ما میگوئیم که اینکار بسیار تکرار خواهد شد تا وقتیکه از اشتباه خود باز نگردند، و از ظلم کردن های خود توبه نکنند.

در همان مجموعه ای از آیات الله عز و جل فرمود: {وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ} و بیرون کنید ایشان را از آنجا که بیرون کردند شما را [البقرة: ۱۹۱]. و طبعاً این امر بسیار زیاد صریح و خطر ناك است. مشرکان مسلمانان مهاجر را از مکه خارج کردند. و آیت به این دعوت می کند که مسلمانان هم کفار را از مکه خارج کنند.

{وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ} این کلمه ای در انتهای جدیت است. و کفار قریش باید توقع حمله ور شدن مسلمانان را در هر لحظه ای داشته باشند. باید حالا در ترس و انتظار زندگی کنند. باید درك کنند که اوضاع جدید از اوضاع سابقه شدیداً مختلف است. باید بدانند که آنانیکه در بلد حرام مکه برای سالها و سالها تعذیب شده بودند شوکت شان حالا قوی شده است. و عدد شان زیاد شده است. و تهدید شان به درجه ای بلند رفته است که در داخل خانه ای خود مشرکین، در مکه جنگ را تهدید می کنند.

از ناحیه ای دیگر مسلمانان هم باید بر قدر مسؤلیت جدید باشند. باید أبعاد طرح جدید را بدانند، باید متطلبات (یعنی نیازمندیهای) مرحله ای جدید را بدانند، حالا مسؤلیت مسلمانان دیگر تنها حفاظت نمودن دین شان و حیات شان نیست. لاکن هدف به رغبت صادق در رفع نمودن ظلم بطور کلی از سر شان بالا رفته است، به رغبت صادق در نشر نمودن این دین در همه جا، ولو که آنجا پایگاه قریش هم باشد. این آیت افاق تماماً جدیدی را برای مسلمانان باز نمود. و خواب هایشان را و امید هایشان را به درجه ای بلند ساخت که در ایام گذشته آن را تصور کرده نمی توانستند که در اینقدر وقت به آن برسند. توجه کنید که تمام عمر دولت اسلامی در مدینه کمتر از دو سال است. نه

تنها آن، بلکه این آیات بعض تشریعات خاصی را در جنگ در بلد حرام، مکه تعیین کرد. الله عز و جل فرمود: {وَلاَ تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ} و کار زار مکنید با ایشان نزدیک مسجد حرام تا وقتیکه کار زار کنند با شما در آن جا پس اگر بجنگند با شما پس بکشید ایشان را هم چنین است سزای کافران [البقرة: ١٩١]. در این آیات تهدید جدی برای قریش است. آیات طوری صحبت می کند که جنگ در مکه براستی یك امر واقعی است، نه تنها یك مفکوره. یك تهدید زودگذر نیست. حادثه ای واقعی قریب است. احکام دارد، و قوانین دارد. شکی نیست که آن در قلوب کفار رهبت و خوف را انداخت. با من تصور کنید که دولتی در باره ای احکامی و تشریعاتی حرف می زند که باید در وقت داخل شدن به پایتخت دولت دشمن آنرا نافذ کند و تشریعات آنرا تطبیق نماید. شك نیست که آن قلب را اطمینان می بخشد و عزم را قوت می بخشد که خاتمه نخواهد یافت تا وقتیکه مراد خود را تحقق ندهد.

پس این بود وضع بعد از سریه ای نخله. و به نصف شعبان سال دوم هجری نزدیك می شویم که مسلمانان به صراحت جنگ را بالای مشرکین مکه اعلان کردند، و موقف بسیار زیاد بحرانی شده است، و همه مردم، مؤمن شان و کافر شان توقع دارند که برخورد خوفناکی بین گروه حق مؤمنان مدینه ای منوره و گروه باطل کفار مکه واقع شود.

---

[١] رواه النسائي (٣٩٤٠) ترقيم أبي غدة، وأحمد (١٤٠٦٩) طبعة مؤسسة قرطبة. قال الشيخ الألباني: صحيح. انظر حديث رقم (٣٠٩٨) في صحيح الجامع.

[٢] البخاري: كتاب الإيمان، باب الجهاد من الإيمان (٣٦) ترقيم البغا. والنسائي (٣٠٩٨)، وأحمد (٩٤٧٦)

مسلم: كتاب الذكر والدعاء والتوبة والاستغفار، باب من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه ومن كره [٣]
لقاء الله كره الله لقاءه (٢۶٨۴) والنسائي (١٨٣٨)، والترمذي (١٠۶٧) ترقيم أحمد شاكر.

امتحانات الهی برای پاك كردن صف مسلمانان

از سنت رب ما سبحانه و تعالی است كه قبل از برخورد های بزرگ كه بين حق و باطل واقع می شود، بايد امت مسلمان از بعضی مشكلات و شدائد (يعنی سختی ها) و بعضی امتحانات بگذرد. اين امتحانات برای تمام مسلمانان سخت است. توجه كنيد كه حرف زدن آسان است. مردم همه می گويند كه ما مؤمنين هستيم. لاكن صادق كم است. الله عز و جل ايمان اعراب را وصف نموده است: {قَالَتِ الأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ } اعراب گفتند ايمان آورديم بگو ايمان بحقيقت نياورديد ليكن بگوئيد منقاد شده ايم و هنوز در نيامده است ايمان به دل های شما [الحجرات:١٤]. لازم است امتحان سخت بيآيد و معلوم نمايد كه كه كاذب است و كه صادق. كه مؤمن است و كه منافق.

از امتحاناتی كه در اين ماه، در ماه شعبان اتمام يافت، امتحانی بود كه در باره اش كمی قبل صحبت نموديم. و تفصيل آنرا در درس گذشته بيان نموديم. و آن امتحان فرض شدن قتال (يعنی جهاد) بود. كسيكه اين مشقت را قبول كرد، مشقت فرض بودن قتال را، و در راه ادامه داد، او صادق الإيمان بود. اما كسی كه دلسرد و بی صبر و نا شكيبا بود و در زمين گرانی می كرد، پس مؤمنان به آنها ضرورت ندارند. بلكه بهتر اين است كه صف را همين حالا ترك بگويند قبل از اينكه بحران شديد شود. پس فرض شدن قتال يكی از امتحانات حقيقی بود قبل از نبرد متوقع. آن يگانه امتحان نبود. امتحانات ديگر هم بود كه قبل از آن امتحان و در همان ماه، ماه شعبان به ميان آمده بود. آمادگی واضح بود از سوی رب العالمين سبحانه و تعالی برای مجموعه ای از مسلمانانی كه بعد از آن نقشه ای عالم را تغيير خواهند داد.

از امتحاناتی مهمی که قبل از فرض شدن قتال و همچنان در ماه شعبان بمیان آمد دو امتحان های بود در غایت اهمیت. امتحان فرض شدن ذکات، و امتحان فرض شدن روزه ای ماه رمضان. ذکات در دوره ای مکه بالای مسلمانان فرض بود. لاکن به نصاب معروف و بقدری نبود که آن را می دانیم. به خود هر مسلمان گذاشته شده بود، هر کس هر قدریکه میتوانست و میخواست بپردازد، می پرداخت. اما حالا بالای مسلمانان فرض شده است تا قدر معینی را بپردازند. و آن دونیم در صد است اگر مال اش به نصاب بالغ شده باشد و وقت بالایش گذشته باشد. و قیمت ذکات اگر چه که کم است، جز اینکه انسان در طبع خود به حب مال خلق شده است. فرموده است تعالی: {وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا} و دوست میدارید مال را دوست داشتن بسیار. [الفجر: ٢٠] و انسان در طبع خود قیود را دوست ندارد. و خصوصاً قیود مادی را. و همینطور این فرض را، فرض ذکات را قبول نمی کند جز از مؤمن صادق. پس این امتحان هم براستی سخت است و مهم است. همچنان امتحان روزه، روزه ای فرضی تا این لحظه نبود جز از یك روز در سال. روز عاشوری طوریکه در اول دروس گفتیم. اما حالا روزه یك ماه کامل در سال بالایشان فرض شد، ماه رمضان. و به این توجه کنید، این فرض در ماه شعبان نازل شد. یعنی ماهیکه آن را باید روزه بگیرند ماه آینده ای آن است. اینچنین بدون آمادگی قبلی. و طبعاً آن بالای نفس مشکل است. خصوصاً در آن محیط صحراوی. در این امتحان هم جز صادق الإیمان ثابت مانده نمی تواند.. پس امتحان اول ذکات بود، امتحان دوم روزه، و امتحان سوم فرض شدن قتال بود که کمی قبل در باره ای آن حرف زدیم.

در نصف همین ماه امتحان بسیار زیاد مشکل دیگر بمیان آمد، امتحان چهارم و آن امتحان تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه ای مشرفه بود در مکه. توجه کنید که تمام این امتحانات بسیار سخت در خلال دو یا سه هفته در ماه شعبان بمیان آمد. و مسلمانان قبل از این حادثات به طرف بیت المقدس نماز می خواندند. برای شانزده ماه یا هفده ماه. از اول هجرت تا نصف شعبان سال دوهم هجری. و

طبعاً این به عموم مردم یك اعلان بود که پیام اسلامی جز از استکمال نمودن پیام های انبیاء سابقه چیزی بیش نیست. و اینکه رسول (ص) و کسانی از انبیائی که قبل از ایشان آمده بودند بر منهج واحدی هستند، و اله واحد را می پرستند. و همزمان بخاطر نزدیك شدن به قلوب یهود بود طوریکه قبلاً در درس یهود گفتیم. نزدیك کردن دین جدید اسلام را به قلوب یهود. در قبله ای واحد با ایشان مشترك می بودند، و اله واحد را می پرستیدند، و یکجا روزه می گرفتند. بعداً روز ها گذشت طوریکه دیدیم و به همه ظاهر شد که یهود قوم فاسق هستند. حق را دانستند و غیر آن را پیروی کردند. یعنی فرقی نمی کرد که مسلمانان با آنها در قبله ای واحد با ایشان مشترك می بودند، یا روز واحدی را روزه می گرفتند (روز عاشورا را)، آن در ایمان آوردن شان کم یا بیش تأثیری نمی کرد. از اینخاطر از آسمان برای تغییر دادن قبله از بیت المقدس به طرف کعبه وحی نازل شد. و روزه ای ماه رمضان به عوض روز عاشورا فرض شد، و این تغییرات معانی رفیع و والا را در تمَیُّز امت اسلامی و رو گشتاندن به مشرف ترین نقطه ای زمین از مخالفت یهودان فاسق و غیر از آن از امور بزرگ دیگر را حمل می کرد.

لاکن فوق تمام این همه در آن اشاره ای بسیار زیاد لطیفی بود، و آن اینکه الله عز و جل در یکی از روز ها مکه را برای مسلمانان فتح خواهد نمود. بخاطریکه معقول نخواهد بود مسلمانان قبول کنند که قبله ای شان در دستان دشمنان شان باشد. علی الرغم همه ای این مزایا، امتحان مشکل دیگری بمیان آمد. مشکل این بود که یهود طوریکه عادت شان است کوشش کردند تا فتنه به پا بیآندازند و شبهات را اشاعه کنند. آخرین جُهد خود را در این راه صرف نمودند. به تغییر قبله تمسخر و استهزا کردند. گفتند مسلمانان بین دو قبله متردد هستند. و گفتند اگر قبله ای جدید درست است، پس نماز های تان را که به جهت قبله ای سابقه خوانده بودید چه می شود؟ و مردمانی که مرده اند و به جهت قبله ای سابقه نماز خوانده بودند مانند أسعد بن زُراره و البراء بن مَعرور رضی الله عنهما، کسانیکه قبل از تغییر قبله وفات نموده بودند الله عز و جل با نماز های آنها چه می کند؟ بخاطریکه

آنها به جهت غلط نماز خوانده بودند. اینچنین و خواهرانم دایماً شُبُهات و فتنه ها توسط یهود براه انداخته می شود. الله عز و جل در جواب شان آیات نازل فرمود و آنها را به صفها وصف نمود. و همزمان مفهوم دقیقی را که هر مؤمن باید آن را بداند بیان فرمود. و آن اینکه امر همه اش بدست الله عز و جل است. بر هر چه که بخواهد و هر گاه بخواهد حکم می فرماید سبحانه و تعالی. او بر خلق خود و ملکوت خود (یعنی پادشاهی) خود تصرف دارد، و قضاء اش رادّی (یعنی دفع کننده) ای ندارد. فرمود تعالی: {سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلاَّهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ} خواهند گفت از بیخردان از مردم چه چیز برگردانید ایشان را از آن قبله که ایشان بودند برآن (یعنی از بیت المقدس) بگو خدا راست مشرق و مغرب راه می نماید هر کرا خواهد بسوی راه راست [البقرة: ١٤٢].

همزمان الله عز و جل مؤمنین را بخاطر نماز های کسانی که قبل از این وفات نموده بودند و نماز های شخصی خود شان اطمئنان داد. فرمود عز و جل: {وَمَا كَانَ اللهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ} و خدا ضایع نمی سازد گرویدن شما را هر آئینه خدا بمردمان بخشاینده مهربان است. [البقرة ١٤٣] و با آنهم امتحان مشکل بود. ابداً آسان نبود. رب ما سبحانه و تعالی خودش می فرماید: {وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلاَّ عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللهُ} و هر آئینه هست این خصلت دشوار مگر بر آنانکه ایشانرا راه نموده است [البقرة: ١٤٣]. پس موضوع براستی امتحان بود. و رب ما قیمت این امتحان را واضح نمود، فرمود: {وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ} و مقرر نکردیم آن قبله را که بودی بر آن (یعنی بیت القدس را) مگر برای آنکه بدانیم کسی را که پیروی پیغمبر کند جدا از آن کس که باز گردد [البقرة: ١٤٣]. امر در حقیقت اش یك امتحان بود طوریکه الله عز و جل آن را روشن نمود.

پس امتحانات ماه شعبان بسیار زیاد بود. و به وضاحت بر این وحی می شد که مسلمانان به حادثه ای مهمی، بلکه شدید الأهمیتی نزدیك می شوند که ممکن نیست از آن کسی خارج شود بجز از مؤمنان حقیقی. از این خاطر امتحانات در این ماه کریم متکرر بود. آن حادثه را طبعاً همه ای ما می دانیم و آن روبرو شدن کافران با مؤمنین در غزوه ای بزرگ بدر بود. یوم الفرقان، و آن از بزرگترین حادثات تاریخ اسلام بود.

چرا رب ما سبحانه و تعالی آن را یوم الفرقان مسمیٰ نمود؟ بخاطریکه این را بدانیم لازم است وضع دو سال قبل از جنگ بزرگ بدر را خوب مطالعه نمائیم. از عمر دولت اسلامی تا به حال دو سال در مدینه ای منوره گذشته است و رسول (ص) قیادت مدینه ای منوره را بدست دارند، لاکن وضع در مدینه ای منوره استقرار ندارد. طوائف متعددی از مشرکین دو قبیله ای أوس و خزرج موجود هستند، یهود موجود هستند، قریش موجود هستند. خصوصاً بعد از اینکه در سریه ای نخله غرور شان زیان دیده بود. و دیگر قبائل اعراب اطراف مدینه هستند. اگر فکر کنید گفته بودیم این قبائل در سلب و نهب و غارت گری و دزدی می زیستند. بدون شك که ظهور دعوت اخلاقی مانند دعوت اسلام در چنین جای توسط این قبائل پذیرفته نخواهد شد، و تحت تهاجم سرقت ها و سلب و نهب زیادی قرار خواهد گرفت. پس اوضاع کاملاً غیر مستقِر است. بعداً روز فرقان می آید، غزوه ای بدر کبری میآید.

اهمیت غزوه ای بدر

در هفدهم رمضان سال دوم هجری بود. معرکه ایکه تمام میزان ها را مقلوب ساخت (یعنی بدیگر روی) ساخت. یا میتوانید بگوئید معرکه ایکه میزان های عالم مقلوب را تعادل بخشید. و مهم است که ذکر کنیم که ضروری نیست تا نقاط تغییر محوری در عالم در نتیجه ای برخورد قدرت اول جهانی و قدرت دیگری به وزن آن و با قدرت مشابه با آن باشد، بلکه تغییر با حادثه ای شروع شده می تواند

که مردم آن را هیچ اهمیتی ندهند. بلکه ممکن آن را اصلاً احساس نکنند. یعنی که از مردم فارس و از مردم روم و از مردم چین و از مردم هند از غزوه ای بدر شنیده بود؟ که در باره ای آن شنیده بود؟ و با من تدبر کنید. بدر چه است؟ بدر در حسابات نظامیان معرکه ای بسیار زیاد بسیطی است. سه صد نفر در مقابل هزار نفر در نقطه ای محاربه می کنند که در نقشه ای عالم دیده نمی شود. در کجا؟ در صحرا، در داخل صحرا، هر محلل عسکری در آنوقت آنرا جز از یك منازعه بین دو قبیله یا دو مجموعه ای از مردم چیزی بیشتر نمی دید. و هیچ خطری را بالای قدرت های جهانی در آنوقت حمل نمی کرد. لشکر های روم در آن زمان بقدرت ملیون ها نفر بودند. لشکر فارس بیشتر از دو ملیون عسکر داشت. و مردمانش در مساحات وسیعی زندگی می کردند که حالا از آن ده ها دول تکوین یافته است. بدر در یك تحلیل سطحی معرکه ای گذرنده ای بود که هیچ امیدی نبود که در آن نوعی از کدام أثری می بود به جز در بعض نقاط حیات صحرا که غیر قابل دید بود. و با وجود آن سبحان الله، تحلیل عمیق بکلی غیر آن را ثابت می کند.

بعد از بدر امت ثابت و راسخ تولد شد که پیام داشت و هدف داشت و خواسته ها داشت. به حق که وجه تاریخ بعد از این میلاد تغییر کرد، میلاد أمت اسلام. دولتی قیام نمود که قضیه ای هدایت تمام مردم به رب العالمین سبحانه و تعالی را در شانه های خود حمل می کرد. أمتی نشأت نمود که خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بود. (بهترین امتی که بیرون آورده شد)(آل عمران ۱۱۰) لشکری خارج شد که بعد از آن تخت های قیصر و کِسریٰ رابه لرزه در آورد.

یوم الفرقان

بدر، سبحان الله، معرکه ای بود که بین مرحله ای فرق گذاشت که در آن دولت اسلام دولت نو پیدا و ضعیف و تهدید شده بود و بین مرحله ای دیگریکه دولت اسلام در آن دولت با اعتبار و مستقِر و قوی شد، در منطقه شأن داشت، و همه مردم در عالم در باره ای آن شنید، دولت اسلام.

بدر به حق لحظه ای فارق بود. از اینخاطر عجیب نیست که رب ما آنرا یوم الفرقان (یعنی روز جدا کننده ای حق از باطل) مسمیٰ نموده است. مقیاس های رب العالمین سبحانه و تعالی مثل مقیاس های بشر نیست. برخورد ها بین فارس و روم یکبار، دو بار و ده بار وجه تاریخ را تغییر نداد. الم * غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بِضْعِ سِنِينَ} الم* مغلوب شدند قوم روم * در نزدیک ترین زمین و ایشان بعد از مغلوب شدن خود غالب خواهند آمد* در چند سال [الرُّوم: ١-٤]. شکست خورد یا غلبه کرد هیچ تأثیری در زمین ندارد. جز از لحظات بیش نیست هر قدر طول هم که بکشد. لحظات تیر شدنی در عُمر بشریت. لاکن وضع بدر مختلف است. برخورد بسیط که بین مدینه ای منوره و مکه اتمام یافت، همه چیز را در تمام زمین تغییر داد و تا به روز قیامت. بدر ابداً معرکه ای سرسری و زودگذر نبود. به حق که لحظه ای فارق (یعنی فرق گذارنده) بود. و اگر امر چنین بود، باید در مقابل غزوه ای بدر مدت طویلی توقف نمائیم. غزوه ای بدر بخاطر زمین اش یا جغرافیایش یا پلانش، یا نوعیت سلاح اش که در آن از آن استفاده شد، عظیم نبود. عظیم به اینخاطر بود که اهل حق در آن بود. اهل حق بودند اگر چه قِلَت بُسَطاء و فقراء بودند. یا به تعبیر بسیار مُعجِز قرأن سبحان الله، أذلة، (یعنی خوار) بودند {وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ} و هر آئینه خدا فتح داد شما را روز بدر و شما خوار بودید. [آل عمران: ١٢٣]

بدر براستی بخاطر طائفه ای مؤمن و نبیلی بود که در آن شرکت نموده بودند. بخاطر این طائفه سبحان الله، تغییرات کونی شگفت آوری بوجود آمد. بخاطر این طائفه ملائکه نازل شدند. بخاطر این طائفه شیطان خاضع شد، بلکه مذموم و مدحور (یعنی رسوا و رانده شده) به عقب بر گشت. لازم است وقفه ای بگیریم و این طائفه ای نبیل و عظیم را تدریس نمائیم. این طائفه معیار لشکر منتصر یا پیروز است. لشکر بدر مقیاس است برای تمام لشکر های مسلمانان. لشکری که بتواند به صفات لشکر بدر متصف شود، میتواند انتصاراتی را مانند انتصار بدر تحقق بدهد. میتواند روزی را بسازد که به (یوم

الفرقان) مسمیٰ باشد. چه امروز باشد چه صد سال از امروز باشد یا چه صد سال قبل باشد، و تا به روز قیامت. این برای تمام مسلمانان مقیاس است تا به روز قیامت. بیآئید ببینیم که حکایت بدر چه است.

اسباب غزوه ای بدر

قافله ای مکی به قیادت ابو سفیان بن حرب از شام به مکه برگشت می کند. قافله ای بود مانند قوافلی که مسلمانان بسوی آنها قبل از این خارج شده بودند. در اکثر قوافلی که مسلمانان قبل از این بسویشان خارج شده بودند جنگ نشد طوریکه می دانید. و حتی یگانه جنگی که رخ داد در سریه ای نخله رخ داد که جنگ بسیطی بود، ده نفر مسلمانان با چهار نفر کفار جنگ کردند. لاکن این قافله نسبت به قوافل دیگر در بعض امور مهم مختلف بود. اولاً در قوافل مکی این قافله دارای بیشترین مال بود. ضربه زدن به این قافله ممثل ضربه بزرگی به اقتصاد مکه بود. هزار شتر بار زده شده با اموال. که از پنجاه هزار دینار طلائی کمتر نبود، تصور کنید.

دوم اینکه این قافله به قیادت شخص گمنام یا تاجر عادی از تجار مکه نبود. آن به قیادت ابو سفیان بن حرب از سادات قریش و از سادات بنی أمیه بود. قیمت قافله طبعاً نزد قریش واضح بود. از اینرو حراست آنرا شدید و قوی و از سی یا چهل مشرك ترتیب داده بودند. توجه کنید که با قافله ای نخله تنها چهار نفر بود، تا مقیاس را بین دو قافله بدانید. سوم اینکه و آن بسیار مهم است، و آن اینکه این قافله در ماه رمضان از پهلوی مدینه می گذرد. یعنی تنها یك و نیم ماه بعد از واقعات سریه ای نخله. موقف مؤمنین با این قافله، استحکام و استواری موقف مسلمانان را و متداوم بودن جنگ مسلمانان را ضد مشرکین تأکید می کند. و ثابت می نماید که به هیچ اندازه ای از آثار سریه ای نخله خوف ندارند، بلکه بر عکس این خروج تأکیدی است بر قوت مسلمین و تصمیم مسلمین در جنگ ضد قریش تا نهایت. شکی نیست که این کفار مکه را خواهد لرزانید. از این خاطر رسول

الله (ص) با بزرگترین عدد از مسلمانان تا به این لحظه خارج شدند. در تمام سرایا و غزوات سابقه عدد مسلمانان از دو صد نفر تجاوز نکرده بود. مسلمانان در غزوه ای بدر بر اختلاف روایات، سه صد و سیزده نفر، یا سه صد و چهارده نفر، یا سه صد هفده نفر بودند. و از همین خاطر همچنان انصار برای بار اول با مهاجرین خارج شدند. سرایا و غزوات قبل از بدر همه ای آنها کُلیتاً بر مهاجرین و مفکوره ای مهاجرین اعتماد شده بود.

رسول (ص) با اصحاب ایشان در خارج شدن مشوره می کنند

خارج شدن انصار به رغبت انصار و با مشوره با رسول الله (ص) بود طوریکه در صحیح مسلم آمده است. رسول (ص) با مردم در باره ای خارج شدن بر قافله مشوره نمودند. ابوبکر موافقه ای خود را اعلان کرد، عمر موافقه ای خود را اعلان کرد. زیادی از مهاجرین هم همیطور موافقه ای خود را اعلان نمودند. و رسول (ص) رأی بیشتر و بیشتر را طلب می نمودند تا اینکه سعد بن عُباده (رض) زعیم خَزرَج گفت: إيَّانا تريدُ يا رسولَ الله؟ والذي نفسي بيده، لو أمرتنا أن نُخِيضَها البحر لأخضناها (أي الخيل)، ولو أمرتنا أن نضرب أكبادها إلى بَرْكِ الْغِمَادِ لفعلنا".

آیا ما را میخواهید یا رسول الله؟ قسم به کسی که جانم بدست اوست اگر ما را امر کنید که آنها را از دریا بگذرانیم (یعنی اسپ ها را) آن کار را خواهیم کرد، و اگر به ما امر کنید که (گرده های اسپ ها را بذنیم) تا به بَرْكِ الْغِمَادِ بروند آن کار را خواهیم کرد، بَرْكِ الْغِمَاد جای دوری از مدینه ای منوره طرف یمن است. پس این بود مشوره ایکه در داخل مدینه ای منوره صورت گرفت، و انصار عرض نمودند که با رسول الله (ص) به این قافله خارج شوند و رسول الله (ص) آن عرض را قبول نمودند. و براستی که انصار خارج شدند. و نه تنها انصار خارج شدند و بس، بلکه اکثر لشکر از انصار بودند. عدد انصار در بدر دو صد و سی نفر بود، شصت و یك نفر از أَوس، و یکصد و هفتاد نفر از خَزرَج. مهاجرین هشتاد و سه نفر بودند و بس. یعنی تقریباً ثلث یا سه حصه ای لشکر را انصار

تشکیل داده بودند. و رسول (ص) سلاح مسافر را تدارك نموده بودند، و دو اسپ و هفتاد شتر را با خود بردند. و لشکر را به مهاجرین و انصار تقسیم نمودند. و بیرق مهاجرین را به علی بن ابی طالب دادند و بیرق انصار را به سعد بن مُعاذ. و بیرق عمومی لشکر را به مُصعب بن عُمَیر دادند، رضی الله عنهم اجمعین. در ساقه، در آخر لشکر قیس بن صَعصَعَة (رض) را مؤظف نموده بودند. در آمادگی نظر تان چه است؟ آمادگی در منتهای قوت بود. فراموش نکنید که این لشکر برای قافله ای خارج شده است که آنرا سی یا چهل نفر حراست می کنند. یعنی لشکر اسلامی ده چند حُراس قافله هستند تقریباً. و مخابرات اسلامی ارزیابی نمود که قافله بسیار زیاد از نزدیگ بدر می گذرد. بدر حوالی هفتاد کیلو متر جنوب مدینه ای منوره واقع شده است. رسول (ص) مستقیماً بطرف بدر رفتند تا راه را بر قافله قطع نمایند.

بیائید به ناحیه ای دیگر ببینیم. در رأس قافله ای مکی ابو سفیان بن حرب بود. یکی از با ذکاوت ترین و زیرك ترین عرب، و او هم مخابرات خود را دارد. و توانست تا بفهمد که رسول الله (ص) از مدینه ای منوره به قصد قافله خارج شده اند. لاکن نمی داند که رسول الله (ص) به کجا رسیده اند. وقت را ضایع نکرد و پیام سریعی به مکه برای احضار نمودن لشکر مکه فرستاد تا قافله را نجات بدهد. پیام را بدست کسی بنام ضَمضَم بن عَمرو الغفاري فرستاد. و ضمضم بسرعت به مکه رسید و بالای شتر خود ایستاد شد و پیراهن خود را شق کرد و شروع کرد به فریاد زدن به اهل مکه: یا معشر قریش، اَللَطیمةَ اللطیمةَ، أموالکم مع أبي سفیان قد عَرَض لها محمدٌ في أصحابه، لا أرى أن تدرکوها، الغوثَ الغوثَ"[۲].

او مردم قریش، صدمه صدمه، اموالتان با ابي سفیان موجب تعرض محمد و اصحاب اش قرار گرفته است، به نظرم آن را جبران کرده نخواهید توانست، مدد مدد. طبعاً مردم همه به سرعت بلند شدند و امر را در منتهای جدیت گرفتند، مصیبت سریه ای نخله را هنوز فراموش نکرده اند. شروع نمودند به

جمع نمودن جنگ جویان از هر طرف. به درجه ای اعلی آمادگی گرفتند، یك هزار و سه صد نفر را از قریش و از اطراف آن از قبائل عرب جمع نمودند، طبعاً سه صد نفر شان بعداً بر گشتند. پس آمادگی اول هزار و سه صد نفر بود. و صد عدد اسپ، گفتیم که با مسلمانان دو اسپ بود. ششصد دِرع (یعنی زره). شتر های بسیار زیاد که عدد آن دقیقاً معلوم نیست. لاکن تنها برای خوراك شان روز نُه یا ده شتر را ذبح می کردند. و در قیادت لشکر تقریباً تمام زعمای کفر خارج شدند. تخیل کنید، تمام زعمای کفر، ابو جهل، عُتبه بن ربیعه، شیبه بن ربیعه، الولید بن المغیره، عُقبة بن أبي مُعَیط، أُمَیه بن خَلَف، یعنی سبحان الله، اسمای بسیار زیاد بزرگ، همه ایشان در جنگ بدر خارج شدند. تنها ابو لهب خارج نشد، تمام عمر ترسو بود سبحان الله، کس دیگری را به جای خود فرستاد. در رأس لشکر سید مکه را قرار دادند، ابو جهل، فرعون این أمت را. آمادگی بزرگی بود برای لشکر جدی. همه در مکه به این لشکر بزرگ تعاون کرد. بلکه خود شیطان با آن تعاون کرد، ابلیس، بزرگترین شیطان.

ابلیس در اتمام دادن معرکه تعاون کرد

وقتیکه قریش تصمیم خارج شدن در لشکر را گرفتند، از غدر بنی بکر ترسیدند. بین شان اختلاف قدیمی موجود بود. نزدیك بود به سبب آن بنشینند. سبحان الله، شیطان برایشان در صورت سُراقة بن مالك بن جُعشَم المِدْلَجي، خود را تمثیل کرد. او از أشراف بني كنانة بود. گفت: أنا جارٌ لكم من أن تأتيكم كنانة من خلفكم بشيء تكرهونه"(۳). من همسایه ای تان هستم و در آنچه که از آن کراهیت دارید که بنی کنانه بآن از عقب تان بیآیند مجاورت تان را می کنم. و سند قصه صحیح است، و برایش بیشتر از یك طریق موجود است. سبحان الله، چند مرتبه که جز الله عز و جل کسی دیگر آنرا نمی داند که شیطان با اولیای خود در جنگ مؤمنین مساعدت کرده است! لاکن این دسیسه ای شیطان فایده ای نمی رساند، اگر الله عز و جل با گروه دیگر باشد. {فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ

الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا} پس جنگ کنید با دوستان شیطان هر آئینه حیلهٔ شیطان سست است. [النساء: ٧٦]. شیطان کافران را به مرگ شان در بدر کمك کرد، سبحان الله.

ابو جهل نظیر شیطان

همینطور ابو جهل یکی از بزرگان شیاطین انسان در مکه این کار را کرد، همه زعمای مکه را برای خارج شدن در لشکر وادار ساخت. و همچنان آنها را به مرگ کشانید. سبحان الله، قصه اش با أمَیه بن خلف عجیب است، و قصه اش در بخاری است. أمَیه بن خلف از ستمگران مجرم بود. و سعد بن مُعاذ (رض) در جاهلیت دوست اش بود. قبلاً در باره ای موقف سعد بن معاذ در مکه صحبت نمودیم وقتیکه میخواست در کعبه طواف کند. در یکی از درس های گذشته در باره ای آن به تفصیل صحبت نمودیم. در اثنای زیارت سعد بن مُعاذ در مکه سعد به أُمَیه گفت که از رسول الله (ص) شنیده است با تو جنگ خواهند کرد. یعنی مسلمانان أُمَیه بن خلف را خواهند کشت، پس أُمَیه ترسیده پرسید: در مکه؟ سعد گفت: نمی دانم. من از رسول الله (ص) شنیده ام که ترا خواهند کشت، نمی دانم در مکه یا جای دیگری. ترس أمیه ازدیاد یافت، بسرعت به اهل خود باز گشت و به زن خود گفت: او أُم صفوان! آیا میدانی که سعد چه می گوید؟ گفت: چه می گوید؟ گفت: زعم این را دارد که از محمد شنیده است که آنها مرا می کشند. پس برایش گفتم در مکه، گفت نمی دانم. پس أُمَیه گفت: والله از مکه خارج نخواهم شد. تصور کنید. این قصه برایما تأکید می کند که اهل باطل در داخل شان یقین تام دارند که اهل ایمان بر حق هستند، و کلام شان حق است و در آن باطلی نیست. لاکن کبر و غرور آنها را از ایمان مانع می شود. و همزمان این قصه برای مؤمنان ثبات می بخشد. لازم است تمام مؤمنان خوب بدانند که در داخل دشمنان شان از ایشان ترس و هیبت است. حتی اگر ظاهر شان قوی باشد و لشکر شان و حامیان شان بزرگ باشد.

مهم اینکه وقتیکه لشکر مکه تصمیم خارج شدن راگرفت أمیه ترسید و با لشکر خارج نشد. بخاطریکه می دانست که کلام رسول الله (ص) صدق است. ابو جهل برایش گفت: او ابا صفوان، اگر مردم ترا ببینند که تخلف کنی در حالیکه تو سید اهل وادی هستی، آنها هم تخلف می کنند.

پس تو هم برو. أمیه قبول نکرد. لاکن ابو جهل سبحان الله ابو جهل است. عُقبه بن ابی مُعَیط را نزدش فرستاد. و عُقبه بن ابی مُعَیط مجرم است، شیطان است. عطر زنانه را برایش برد و گفت بگیر و از این عطر به بدن خود بزن، تو زن هستی، سبحان الله. أمیه گفت: قبحك الله! شرمید که براستی همه مردان می روند و او نشسته است. پس بلند شد، و با آنهم بلند شد لاکن طرحی را درست نمود تا برگردد، بخاطریکه ترسیده است. تصمیم گرفت که بهترین شتر را در مکه بخرد سبحان الله، تا که اگر فرصت پیدا کند فرار کرده بتواند. و به خانه برگشت تا برای رفتن آمادگی بگیرد. زن اش أُم صفوان برایش گفت: یا أبا صفوان، أوَقَدْ نسیت ما قال لك أخوك الیثربي؟ قال: لا، ما أرید أن أَجُوزَ معهم إلا قریبًا[٥]. او ابا صفوان، آیا آنچه را که برادر یثربی ات برایت گفته بود فراموش کردی؟ گفت نه، می روم و کمی بعد بر می گردم. و در أثنای راه سبحان الله، بیشتر از یکبار کوشش کرد که بر گردد. هر گاه که توقف می کرد و فکر می کرد که برگردد ابو جهل او را نمی گذاشت که بر گردد، تا که به بدر رسیدند. و مصیر اش همان بود که رسول الله (ص) او را به آن خبر نموده بودند.{إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا} هر آئینه کافران بد اندیشی میکنند یکطور بد اندیشی کردنی. و من نیز تدبیر می کنم یکطور تدبیر کردنی [الطارق: ١٥-١٦]. سبحان الله، احیاناً رأس باطل کسی می باشد که عسکر خود را به هلاکت می کشاند. بشنوید که الله سبحانه و تعالی چه می فرماید. اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلاَ يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلاَّ بِأَهْلِهِ} بسبب سر کشی در زمین و زیاده نه کرد مگر بد اندیشی قبیح را و فرود نمی آید وبال بد اندیشی قبیح مگر باهل او [فاطر: ٤٣] ابو جهل معتقد بود

که این بهترین طریق آمادگی است. و او با مسلمانان مکر کرد. لاکن سبحان الله، {وَلاَ يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلاَّ بِأَهْلِهِ} و فرود نمی آید وبال بد اندیشی قبیح مگر باهل او.

[۱] مسلم: کتاب الجهاد والسیر، باب غزوة بدر (۱۷۷۹) ترقیم عبد الباقي.

[۲] ابن هشام: السیرة النبویة، طبعة مصطفی البابي الحلبي، الطبعة الثانیة، ۱۳۷۷۵۵هـ، ۱/ ۶۰۹.

[۳] ابن کثیر: السیرة النبویة، تحقیق مصطفی عبد الواحد، دار المعرفة، بیروت، ۱۳۹۶هـ- ۱۹۷۱م، ۲/ ۲۸۶.

[۴] البخاري: کتاب المغازي، باب ذکر النبي صلی الله علیه وسلم من یقتل ببدر (۳۷۳۴) ترقیم البغا.

[۵] السابق نفسه

و لشکر از مکه خارج شد. لاکن در راه و قبل از اینکه به بدر برسند، پیام دیگری برایشان از ابی سفیان رسید. در آن می گوید: إنكم إنما خرجتم لتُحِرزوا عيركم و رجالكم وأموالكم، وقد نجاها الله فارجعوا. یعنی وقتیکه شما خارج شدید تا شتر هایتان را و مردان تان را و اموال تان را حفاظت کنید، الله آنرا نجات داد پس برگردید. قصه این بود که ابو سفیان تحرکات لشکر مسلمان را کشف کرد. و دانست که آنها در بدر منتظر هستند. و بسرعت مسیر خود را بطرف غرب تغییر داد و بر ساحل دریای احمر سیر نمود و قافله نجات یافت.

و ابو سفیان دید که بدون آمادگی پیش از پیش داخل شدن در نبرد فایده ندارد، بهتر اینست که لشکر را به فرصت و سنجش تدبیر نمائیم. این پیام در قلب های اکثریت هوس و هوی را داخل کرد. أمَیه بن خلف طبعاً و غیر از او. همه میخواستند برگردند لاکن ابو جهل برخواست تا آنها را به جنگ بکشاند سبحان الله، طوریکه فرعون لشکر خود را در داخل شدن به بحر در عقب موسی (ع)

کشانید. ابو جهل به لشکر گفت، و توجه کنید به کلام: والله لا نرجع حتى نَرِدَ بدرًا، فنقيم عليه ثلاثًا (كعادة الجيوش المنتصرة)، فننحر الجزور، ونطعم الطعام، ونُسقي الخمر، وتَعزِف القِيان (المطربات)، وتسمع بنا العرب وبمسيرنا وجمعنا، فلا يزالون يهابوننا أبدًا"[١]. والله بر نخواهیم گشت تا جواب بدر را ندهیم، و در آنجا سه کار را نکنیم (طوریکه عادت لشکر پیروز بود در آنوقت) حیوانات را ذبح نکنیم، طعام نخوریم و شراب ننوشیم، و مطرب ها نسرایند. طوریکه دایماً عادت اهل باطل است، در مناسبات پیروزی محفل برگزار می کنند و مطربین و مطربات را می آورند تا بسرایند و شراب می نوشند، و تمام این چیز ها.

مسلمانان نصر را با نماز تجلیل می کنند. نماز فتح، با شکر کشیدن تجلیل می کنند. و با صدقه دادن و رها کردن برده و بلند نمودن ذکر الله در زمین تجلیل می کنند. اهل باطل بر عکس، در موضوع ابداً رب ما سبحانه و تعالی را ذکر نمی کنند، نه در نصر شان و نه در شکست شان. جز از خاطر رضایت هوس و هوای خود و رغبت ذکر شدن شان نزد مردم بخاطر چیزی دیگری خارج نشدند.

به کلام ابو جهل ببینید: وتسمع بنا العرب و بمسيرنا وجمعنا، فلا يزالون يهابوننا أبدًا. و عرب در باره ای ما و مسیر ما و جمعیت ما بشنوند، و مقام و بزرگی ما را برای همیشه بدانند. تمام آنچه که در دماغ شان است مردم است. و رب ما سبحانه و تعالی آن را در کتاب کریم خود ذکر فرموده است. وصف لشکر مکه را نموده فرمود: {وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ} و مباشید مانند کسانیکه بیرون آمدند از خانه ای خود از روی سرکشی و خود نمائی بمردمان و باز میدارند از راه خدا و خدا بآنچه می کنند در بر گیرنده است (الأنفال :٤٧)

و على الرغم اسرار ابی جهل، الا اینکه بعضی از مشرکین از صف جدا شدند و تکمیل نمودن راه را نپذیرفتند. قیادت این مجموعه را أخنَس بن شُرَيق بدست داشت. و بنی زُهره را بطور کامل آن با خود

برد، سه صد نفر را، و با آنها به مکه برگشت. انقسامات در داخل حزب باطل نصر بزرگی برای مؤمنین خواهد بود. در لشکر مکی هزار نفر بود. و این تعداد راه را تکمیل کردند تا به جای معروف به بالعُدوة القُصوی در حدود وادی بدر رسیدند.

بیآئید لشکر کافر را گذاشته به لشکر مؤمن برگردیم. استخبارات اسلامی دو خبر در نهایت اهمیت را نقل دادند. خبر اول فرار نمودن قافله، و خبر دوم لشکر مکه در نزدیکی بدر بود. وضع بسیار حساس بود. آمادگی مسلمانان نسبت به قافله ای تجاری بسیار قوی بود. لاکن بدون شك که نسبت به لشکر نظامی که آماده ای جنگ بود بسیار ضعیف تر بود. چه کنیم؟ غیر از دو راه دیگر چاره ای نیست. یا برگشت به مدینه و اجتناب نمودن ازجنگ، یا پیش رفتن بسوی بدر و برخورد خوفناك. و از اینجا بسیار زیاد دقت کنید که هر موقف رمزی از رموز نصر را حمل می کند. در هر موقف اشاره ای است به عاملی از عوامل نصر أمت اسلامی.

گفتیم که تمام صفات لشکر منتصر در در لشکر بدر جمع شده بود. و هر نسل مسلمانی که میخواهد منتصر شود، لازم است صفات لشکر بدر را خوب بداند. و لازم است سورة الأنفال را خوب بفهمد. سوره ایکه در باره ای غزوه ای بدر صحبت می کند. در مقابل رسول الله (ص) تنها دو اختیار موجود است طوریکه گفتیم. برگشت یا جنگ، در باطن شان ایشان جنگ میخواهند (ص)، برگشت بالایشان آثار منفی بزرگی خواهد داشت. برگشت طبعاً صورت مسلمانان را لرزه خواهد داد. مکاسب و دست یابی های سریه ای نخله را ضایع خواهد نمود، و کفار را در جنگِ بیشتر با مسلمانان جرأت خواهد بخشید. هر طرحی را که مسلمانی به آن رجوع می کرد دشمن اش آن را اشغال می کرد. و مطلقاً بعید نمی بود اگر لشکر مسلمانان به مدینه بر می گشت، و لشکر مکی مسیر را ادامه میداد و با مدینه می جنگید. طبعاً در آن ساعت خطر بزرگتر می بود.

لاکن همزمان رسول (ص) قائد دیکتاتوری نیستند مانند ابی جهل. قائد دیکتاتور در داخل خود معتقد است که رأی او یگانه رأی صحیح است. و در هر مجالی باید از او فهمیده شود. و ازینرو وقت خود و وقت مردم خود را بدون فایده ای ضایع می کند. لاکن رسول الله (ص) اینطور نبودند. رسول (ص) با اینکه احکم البشر هستند، أمت خود را در تمام قضایاء استشاره می نمودند که در آن وحی نازل نمی شد. طبعاً اگر در قضیه ای از قضایاء از سوی الله امر شده باشد به مسلمانان ابداً اجازه نیست که در تطبیق آن امر بر عدم آن مشوره کنند. لاکن اگر از سوی الله امر نشده باشد، باید شوری شود. تمام تحرکات ایشان (ص) با شوری بود. وقتیکه از مدینه بسوی قافله خارج شدند، با مشوره خارج شدند. و وقتیکه تصمیم گرفتند که محاربه کنند، محاربه نکردند مگر به مشوره. و شوری را در مواضع بسیار دیگر خواهیم دید، در بدر و در غیر بدر. پس میتوانیم به بسیار بساطت بگوئیم که از مهم ترین رمز های لشکر منتصر لشکریست که شوری را عظیم می شمارد. شورای حقیقی، نه شورای تمثیلی و خنده آور بالای مردم، نه. شورای حقیقی که هدف تصمیم اش برای اصلاح إمت باشد.

پس رسول (ص) مجلس استشاری بزرگی را عقد نمودند، در آن نه تنها با رهبران لشکر بلکه با عامه ای لشکر تبادله ای رأی نمودند. قضیه ای حساس است. مستشار اول ابوبکر صدیق (رض) بلند شد و جنگ را ضد کافرین تأئید نمود. و همینطور مستشار دوم عمر بن خطاب هم بلند شد (رض) و همین کلام را گفت. بعداً مِقداد بن عَمرو (رض) بلند شد و کلام شگفت انگیزی را گفت. این کلامی را که مقداد گفت سبحان الله عبدالله بن مسعود (رض) به تعلیق آن گفت: شهدت من المقداد بن عَمرو مشهدًا، لأن أكون صاحبه أحبُّ إليَّ مما عُدِل به"[۲] یعنی موقف بهتر از آن دیگر نبود.

ببینید که مقداد چه می گوید. قال المقداد بن عمرو رضي الله عنه: "يَا رَسُولَ اللَّهِ، امْضِ لِمَا أَرَاكَ اللَّهُ فَنَحْنُ مَعَكَ، وَاللَّهِ لاَ نَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلاَ إِنَّا هَا هُنَا

قَاعِدُونَ، وَلَكِنِ اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلاَ إِنَّا مَعَكُمَا مُقَاتِلُونَ، فَوَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَوْ سِرْتَ بِنَا إِلَى بَرْكِ الْغِمَادِ لَجَالَدْنَا مَعَكَ مِنْ دُونِهِ حَتَّى تَبْلُغَهُ"[٣].

یا رسول الله بکنید آنچه را که الله به آن شما را رأی داده است و ما همرایتان هستیم، والله به شما نخواهیم گفت طوریکه بنی اسرائیل به موسی (ع) گفتند برو تو و پروردگار ات جنگ کنید و ما اینجا می نشینیم، و لاکن بروید شما و پروردگار شما جنگ کنید و ما همرایتان یکجا خواهیم جنگید، پس قسم به الله که شما را به حق بعث نموده است اگر ما را تا بَرْكِ الغِماد ببرید همرایتان یکجا در مقابله با مدافعین آن جنگ خواهیم کرد تا آنرا بدست بیآورید. رسول به کلام مِقداد بسیار زیاد مسرور شدند. و قبل از آن به کلام ابو بکر و عمر مسرور شده بودند، لاکن هنوز هم مشوره می خواهند، می گویند: "أشيروا عليَّ أيها الناس" أشيروا عليَّ أيها الناس"[٤]. با من مشوره کنید او مردم، با من مشوره کنید او مردم. رسول (ص) در مواقف بسیار زیادی به مشوره ای ابوبکر و عمر اکتفاء می کردند و می گفتند: لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما"[٥]. اگر در مشوره ای اجتماع نمودید در آن با شما مخالف نخواهم بود. لاکن اینجا هنوز هم منتظر مشوره هستند. و حتی بعد از کلام مِقداد منتظر مشوره هستند. چرا؟ انصار، رأی انصار را هنوز نه شنیده اند.

انصار قبل از آن موافقت خود را در خارج شدن به قافله اعلان نموده بودند. لاکن حالا قافله نیست. لشکر است، و لشکر بزرگ است. و رسول (ص) می دانند که اگر ایشان بالای انصار امر کنند فوراً از ایشان اطاعت خواهند کرد. پس آنها در اعلی ترین درجه ای ایمان هستند رضی الله عنهم اجمعین. لاکن رسول (ص) بیعت عقبه ای دوم را بیاد می آورند. و در آن بیعت انصار در نصرت نمودن رسول (ص) است اگر به مدینه ای منوره بیآیند. و با ایشان درجنگ خارج مدینه بیعت نکرده اند. و حالا در موضوع هیچ تکلیفی نیست. همه گوش خواهند داد و اطاعت خواهند نمود، و لاکن شوری است. و رسول (ص) نمی خواهند که انصار را به جنگ مجبور بسازند.

فرق زیاد موجود است بین کسیکه جنگ کند در حالیکه مجبور ساخته شده است و بین کسیکه جنگ می کند و او بر جهاد راغب است. و فراموش نکنیم که انصار ثلث یا سه بر چهارم لشکر مسلمانان هستند. این طلب متکرر برای مشوره، أشيروا عليَّ أيها الناس" أشيروا عليَّ أيها الناس" نظر سعد بن مُعاذ (رض) سید انصار را جلب نمود ، پس ایستاده شد و گفت: لكأنك تريدنا يا رسول الله؟ مثل اینکه ما را میخواهید یا رسول الله؟ رسول الله (ص) بصراحت گفتند: بلی. سعد گفت و توجه کنید و بشنوید و تدبر کنید که این از بلیغ ترین صفات لشکر منتصر است. سعد گفت: "فَقَدْ آمَنَّا بِكَ وَصَدَّقْنَاكَ، وَشَهِدْنَا أَنَّ مَا جِئْتَ بِهِ هُوَ الْحَقُّ، وَأَعْطَيْنَاكَ عَلَى ذَلِكَ عُهُودَنَا وَمَوَاثِيقَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فَامْضِ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَا أَرَدْتَ، فَوالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، لَوِ اسْتَعْرَضْتَ بِنَا هَذَا الْبَحْرَ فَخُضْتَهُ لَخُضْنَاهُ مَعَكَ، مَا تَخَلَّفَ مِنَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ، وَمَا نَكْرَهُ أَنْ تَلْقَى بِنَّا عَدُوَّنَا غَدًا، إِنَّنَا لَصُبُرٌ فِي الْحَرْبِ، صُدُقٌ فِي اللِّقَاءِ، وَلَعَلَّ اللَّهَ يُرِيكَ مِنَّا مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُكَ، فَسِرْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ"[٦].

به شما ایمان آوردیم، و به شما باور کردیم، و شهادت دادیم که چیزی را که آورده اید حق است، و عهد های خود را و میثاق های خود را در شنیدن و اطاعت نمودن از شما برایتان دادیم، پس بکنید یا رسول الله هر چه که میخواهید، قسم به کسی که شما را به حق مبعوث نموده است، اگر ما را دستور بدهید که به این دریا فرو رویم، همرایتان خواهیم بود، و یك نفر هم از ما تخلف نخواهد کرد، و از روبرو شدن با دشمن کراهیت نداریم، ما در جنگ صابر هستیم و در نبرد صادق، و امید واریم که الله از طریق ما رفتاری را برایتان نشان بدهد که روشنی چشمان تان باشد، پس بروید به برکت الله.

یا سلام! بعداً گفت: لَعَلَّكَ تَخْشَى أَنْ تَكُونَ الأَنْصَارُ تَرَى حَقًّا عَلَيْهَا أَنْ لاَ تَنْصُرَكَ إِلاَّ فِي دِيَارِهِمْ، (چیزیکه رسول الله (ص) از آن در خوف بودند) وَإِنِّي أَقُولُ عَنِ الأَنْصَارِ وَأُجِيبُ عَنْهُمْ، فَاظْعَنْ حَيْثُ شِئْتَ، (سافِر في أي مكان قاتِل في أي مكان) وَصِلْ حَبْلَ مَنْ شِئْتَ، وَاقْطَعْ حَبْلَ مَنْ شِئْتَ، وَخُذْ مِنْ أَمْوَالِنَا مَا شِئْتَ، وَأَعْطِنَا مَا شِئْتَ، وَمَا أَخَذْتَ مِنَّا كَانَ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِمَّا تَرَكْتَ، (سبحان الله) وَمَا أَمَرْتَ

فِينَا مِنْ أَمْرٍ فَأَمْرُنَا تَبَعٌ لِأَمْرِكَ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ سِرْتَ حَتَّى تَبْلُغَ الْبَرْكَ مِنْ غُمْدَانَ لَنَسِيرَنَّ مَعَكَ، وَاللَّهِ لَئِنِ اسْتَعْرَضْتَ بِنَا هَذَا الْبَحْرَ فَخُضْتَهُ لَخُضْنَاهُ مَعَكَ"[۷].

شاید شما از این می ترسید که انصار این را حق خود می دانند که شما را نصرت ندهند مگر در دیار خود شان، (چیزیکه رسول الله (ص) از آن در خوف بودند) و من از طرف انصار حرف می زنم و از طرف انصار جواب می دهم، سفر کنید هر جا که سفر می کنید، و جنگ کنید هر جا که جنگ می کنید، و وصل کنید ریسمان هر که را میخواهید، و قطع کنید ریسمان هر که را که می خواهید، و بگیرید از اموال ما هر چه میخواهید، و بما عطاء کنید هر چه میخواهید، و چیزی را که از ما بگیرید برای ما محبوب تر از آن است که بگذارید، (سبحان الله)، و به هر امریکه بین ما امر نمودید امر ما تابع امر شما خواهد بود، والله اگر از غُمدان به بَرك بروید همرایتان خواهیم رفت، اگر میخواهید ثابت کنید اگر بگوئید که به این دریا فرو بروید همرایتان خواهیم بود. اینها انصار هستند، جز از مؤمن دیگری آنها را دوست ندارد. و جز از منافق دیگری به آنها بغض ندارد.

وقتیکه رسول (ص) این کلام را شنیدند با منتهای نشاط تحرك نمودند. به مردم با شوق گفتند: سِيرُوا وَأَبْشِرُوا، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ وَعَدَنِي إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، وَوَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَصَارِعِ الْقَوْمِ"[۸]. بروید و خوش خبری را بشنوید که الله تعالی یکی از دو طائفه ها را به من وعده داده است، و والله مثل اینکه من به مرگ این قوم می بینم.

در روایت مسلم از عمر بن خطاب ذکر کرده است که: أن الرسول مرَّ مع المسلمين على أرض بدر ليلة المعركة، وعرَّفهم أين يموت كل طاغية من طواغيت مكة، وكان يقول: "هذا مصرع فلان غدًا إن شاء الله، وهذا مصرع فلان غدًا إن شاء الله".

رسول الله (ص) در شب معرکه با مسلمانان از زمین بدر می گذشتند، و به آنها معلومات می دادند که هر ستمگری از ستمگران مکه در کجا خواهد مرد، می گفتند این جا مرگ فلان خواهد بود انشاءالله، و آنجا مرگ فلان خواهد بود انشاءالله، پس هیچ مردی موضعی را که رسول الله (ص) تعیین نموده بودند خطاء نکرد.

. [١] ابن كثير: السيرة النبوية ٢/٣٩٩

البخاري: كتاب المغازي، باب قول الله تعالى: "إذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم" (٣٧٣٦) ترقيم [٢]
.البغا

البخاري: كتاب التفسير، باب تفسير سورة المائدة (٤٣٣٣)، وأحمد (١٢٠٤١، ١٢٩٧٧) طبعة [٣]
.مؤسسة قرطبة. وانظر: ابن هشام: السيرة النبوية ١/ ٦١٥

.ابن هشام: السابق نفسه ١/ ٦١٥ [٤]

رواه أحمد (١٨٠٢٣). وعلق عليه شعيب الأرناءوط قائلاً: إسناده ضعيف لضعف شهر بن ۵]
.حوشب، وحديث عبد الرحمن بن غنم عن النبي مرسل

.ابن هشام: السيرة النبوية ١/ ٦١٥ [٦]

ابن القيم: زاد المعاد، تحقيق شعيب وعبد القادر الأرناءوط، مؤسسة الرسالة، بيروت، الطبعة الرابعة [٧]
.عشرة، ١٩٨٦م، ٣/ ١٥٥٣

ابن هشام: السيرة ١/ ٦١٥. [٨]

صفات لشكر منتصر

در این قصه بیشتر از یك صفت لشکر منتصر است. اولاً صفت شوری و اهمیت شوری را در بنای أمت اسلامی ذکر نمودیم. دوم و توجه کنید! صفتی از مهمترین صفات لشکر منصور برای ما ظاهر شد. بلکه مطلقاً مهمترین صفت لشکر منصور است. و آن صفتی است که رسول الله (ص) برای سیزده سال در مکه و بعداً در مدینه کوشش کردند که آنرا در قلوب مؤمنین زرع نمایند. و آن صفت ایمان کامل به الله عز و جل است. جهت دادن نیت را کاملاً به الله عز و جل و رسول کریم اش (ص)، و پیروی نمودن از رسول الله (ص). پیروی ایکه در آن تردد نباشد.

دیدیم که لشکر مکه آمد تا مردم در باره ای شان صحبت کنند، برای راضی نمودن شهوات نفس، بخاطر سد راه از سبیل الله، برای ریاء نمودن. در حالیکه صدق جهت در هر کلمه ای از کلمات صحابه رضی الله عنهم واضح بود. آنها می دانستند که در مأموریت اعلی و در غرض نبیل بودند که در مقابل هیچ توقعی جز ثواب از الله عز و جل ندارند. الله غایت و هدف شان بود به معنای کلمه. و در غیر از این صفت ایمان نصر نیست.

لشکر عَلمانی (یعنی وابسته بدنیا) هرگز منتصر نخواهد شد. لشکر عاصی منتصر نخواهد شد، لشکر فاسق منتصر نخواهد شد، لشکری که بخاطر قائد بجنگد منتصر نخواهد شد، لشکری که بخاطر قبیله و تعصب بجنگد منتصر نخواهد شد، لشکری که اصلاً نمی داند برای چه جنگ می کند ابداً امکان ندارد که منتصر شود. لشکر های بسیار زیادی اند، احیاناً لشکر مسلمانان است که نمی دانند برای چه جنگ می کنند. قائد امر کرده است، چرا امر کرد و چطور امر کرد، و آیا این جنگ رب ما را راضی می سازد و او را به غضب نمي آورد؟ هیچ کس نمی داند، و نه نمی پرسد. ممکن نیست این لشکر منتصر شود.

نصر در مفهوم اسلامی از جانب الله عز و جل است. {إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ} [محمد:۷] اگر نصرت دهید دین خدا را نصرت دهد خدا شما را و ثابت کند قدمهای شما را. الله عز

و جل را چگونه نصر بدهیم؟ نصر الله عز و جل با طاعت اش و تطبیق نمودن شرع اش می شود. لشکر اسلام برای پانزده سال کامل بر این معنی تربیه شده بود. این مهمترین صفت است از صفات لشکر منتصر.

صفت دیگری هم برای ما در این موقف ظاهر شد، صفت دیگری از صفات لشکر منتصر، و آن بسیار مهم است. و آن صفت امید است. "سِيرُوا وَأَبْشِرُوا" یعنی بروید و خوش خبری را بشنوید که الله تعالی یکی از دو طائفه ها را به من وعده داده است، و والله مثل اینکه من به مرگ این قوم می بینم. لشکر نا امید نا ممکن است که منتصر شود. نا امیدی از پوچ بودن و بی معنی بودن مأموریتی بوجود می آید که لشکر بخاطر آن می جنگد. و دنیا بطور کامل آن، بطور کامل آن برای الله عز و جل به اندازه ای بال پشه هم ارزش ندارد. پس کسی که بخاطر دنیا می جنگد، بدون شك که او نا امید خواهد شد، و کسیکه نا امید شود شکی نیست که شکست خواهد خورد.

صفت دیگری از صفات لشکر منصور و آنرا هم از همین می آموزیم. و آن صفت حسم (یعنی قاطع بودن) و عدم تردد است. مرحله ای مشوره مرحله ای تبادله رأی است. و وقتیکه مسلمانان بر رأی مستقر شدند، باید در نافذ نمودن آن قاطع باشند. تردد و به تعویق انداختن همت را ضعیف می سازد. جرأت دشمن را ازدیاد می بخشد، دروازه ها را برای شیطان باز می کند، ببینید که رب ما چه می فرماید: {وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ} و مشورت کن بایشان در این کار پس آنگاه که قصد محکم کردی پس اعتماد کن بر خدا هر آئینه خدا دوست می دارد توکل کنندگان را [آل عمران: ۱۵۹].

با خطورت موقف، و قلت تعداد مسلمانان، و قوت لشکر کافر، الا اینکه مسلمانان بدون کدام تردد به پیش رفتند، سبحان الله. آن تماماً بر عکس لشکر کافر بود. دیدیم که أمیه بن خَلَف با تردد خارج شد، و انسحاب یا عقب نشینی أخنَس بن شُرَیق را دیدیم. و رد کردن همه ایشان جنگ را و

وادار ساختن شان را توسط ابو جهل دیدیم. و خوف شان را از شروع در خارج شدن و تمثیل شیطان برایشان در شکل سُراقه بن مالك بن جُعشَم را دیدیم. تمام این را دیدیم و تردد دیگری را هم خواهیم دید.

اهل باطل سبحان الله دایماً در دست و پاچه هستند. عُتبه بن ربیعه تماماً جنگ را رد می کرد. ایستاد شد و به قوم گفت: او قوم! کلام عُتبه بن ربیعه را بشنوید، و این کلام هر کس نیست، این از قائد های مکه است. گفت: "يا قوم، أطيعوني في هؤلاء القوم، فإنكم إن فعلتم (أي قاتلتم) لن يَزال ذلك في قلوبكم، ينظر كل رجل إلى قاتل أخيه وقاتل أبيه". أي: كيف ستعيشون مع بعضكم البعض، وكل واحد منكم سيقتل أخًا للآخر. ثم يوجِّه لهم النصيحة قائلاً: "فاجعلوا جَنْبَها برأسي، وارْجِعُوا"[١].

او قوم، در باره ای این مردم از من اطاعت کنید، (یعنی برای چه جنگ می کنید؟) در باره ای این مردم از من اطاعت کنید، اگر جنگ کردید، در قلوب تان خواهد ماند، هر کس به قاتل برادر خود و قاتل پدر خود خواهد دید، یعنی: چطور با یکدیگر زندگی می کنید در حالیکه هر یك از شما برادر دیگر تان را می کشید؟ مسلمانان اولاد تان و برادران تان و پدران تان است. بعداً برایشان بطور نصیحت می گوید: ضیاع اش بر سر من و بر گردید. این نصیحت یکی از رهبران مکه در میدان جنگ است.

ابو جهل طبعاً به شدت قهر شد و گفت: انتفخ والله سَحْرُه حين رأى محمدًا وأصحابه" (السَّحْر هو الرئة وهذه علامة على الجبن). والله شش هایش را باد گرفت وقتیکه محمد و دوستانش را دید (این علامت ترس و بزدلی است). بعداً ابو جهل گفت: "إنما محمد وأصحابه أَكَلَةُ جَزور لو قد التقينا"[٢]. أي أنهم لا يتجاوزون المائة.

محمد و اصحاب اش (أَكَلَةُ جَزور) هستند (یعنی عرب ذبح یك حیوان را برای طعام صد نفر برابر می دانستند). یعنی محمد و اصحاب ایشان (ص) صد نفر هستند. و ما هزار نفر هستیم، پس نا ممکن است که مغلوب شویم. تردد حتی در میدان جنگ. این محاوره را با محاوره ای سعد بن مُعاذ (رض) مقایسه کنید وقتیکه گفت: سفر کنید هر جا که سفر می کنید، و جنگ کنید هر جا که جنگ می کنید، و وصل کنید ریسمان هر که را میخواهید، و قطع کنید ریسمان هر که را می خواهید، و بگیرید از اموال ما هر چه میخواهید، و بما عطاء کنید هر چه میخواهید، و چیزی را که از ما می گیرید برای ما محبوب تر است از آن که بگذارید، و به هر امریکه بین ما امر نمودید امر ما تابع امر شما خواهد بود، سبحان الله، تجرد و تسلیم بودن به رضای الله عز و جل، هیچ مصلحتی از مصالح دنیا در جنگ برایش نیست، توجه کامل به الله عز و جل.

لاکن ببینید به پستی که بین مشرکین در میدان جنگ موجود است. این عتبه است، یکی از رهبران با رهبر دیگر ابوجهل در مقابل تمام لشکر در این نا ساز گاری هستند. روحیه ای لشکر را تخیل کنید. عُتبه در جواب ابی جهل گفت: سَتَعلمُ من الجبان المفسِد لقومه،. خواهی دانست که بزدل کیست، مفسد بقوم خود. بعداً عتبه بن ربیعه کلمه ای را گفت که ترس را در داخل اش تعبیر می کند، گفت: أما والله إني لأرى قومًا یضربونکم ضربًا، أما ترون رءوسهم کالأفاعي، وکأن وجوههم السیوف"[٣].

اما والله من قومی را می بینم که شما را خوب ضربه خواهد زد، (سبحان الله، مسلمانان سه صد نفر هستند، و کفار یك هزار، و با آنهم می گوید)؛ اما والله من قومی را می بینم (یعنی مسلمانان را) که شما را خوب ضربه خواهد زد، آیا نمی بینی که سر هایشان مانند أفاعي یعنی مار ها است، و چهره هایشان مانند شمشیر؟ این است روحیه ای کسانی که با اسلام می جنگند.

حکیم بن حِزام آمد و در این وقت مشرك بود، و بعداً اسلام آورد (رض)، او هم نزد عُتبه بن ربیعه آمد و برایش گفت: یا أبا الولید، هل لك أن تذهب بشرف هذا الیوم ما بقیت؟ قال: أفعل ماذا؟ قال: إنكم لا تطلبون من محمد إلا دم ابن الحضرمي (الذي قتل في سرية نخلة) وهو حليفك، فتحمل بديته، ويرجع الناس. فقال: أنت وذاك وأنا أتحمل ديته، واذهب إلى ابن الحنظليَّة -يعني أبا جهل- فقل له: هل لك أن ترجع اليوم بمن معك عن ابن عمك (يُذكِّره بالقرابة مع رسول الله)؟! فذهب حكيم إلى أبي جهل وقال له ذلك، فردَّ أبو جهل: أمَا وجد رسولاً غيرك؟ قال حكيم: لا، ولم أكن لأكون رسولاً لغيره[٤].

یا ابالولید، آیا میخواهی قدری از شرفی را که در این روز باقی مانده است برای خود بگیری؟ گفت چه کنم؟ حکیم گفت: شما از محمد چیزی نمی خواهید الا خون بن حضرمی را، (بن حضرمی کسی بود که در سریه ای نخله به قتل رسید) و او هم پیمان ات است، پس دیه ای خون اش را بپرداز و مردم را برگردان، یعنی اگر مشکل در دیه ای خون حضرمی است، تو آن را به خانواده اش بپرداز و مردم را برگردان. عتبه بن ربیعه گفت: این کار را می کنم، (من با تو هستم، مشکلی ندارم) و من دیه اش را متحمل می شوم، و برو نزد بن الحنظليَّة -یعنی ابو جهل- و برایش بگو آیا امروز با کسانی که همرایت است از نزد پسر کاکایت بر نمی گردی (او را به یاد قرابت اش با رسول الله می اندازد تا تشویق شود)؟ پس حکیم نزد ابی جهل رفت، و آنرا برایش گفت، ابو جهل جواب داد: آیا جز تو کسی دیگری نیافت تا پیام را برایم برساند؟ حکیم گفت نه، و من پیام دیگری نمی آوردم. با آنهم ابو جهل رد کرد و به جنگ اسرار کرد. دیکتاتوری مطلق.

عُمَیر بن وَهَب الجُمَحی که بعداً مسلمان شد (رض) در این ساعت در لشکر مشرکین بود، رفت تا تعداد مسلمانان را اندازه کند. و به نزد قریش برگشت، و عدد را اندازه کرد، تصور کنید به چند؟ به سه صد یا نحو آن، یعنی اندازه نمودن اش تماماً درست بود. و با وجود اینکه معنایش این است که لشکر مسلمانان ثلث یا یك بر سه حصه ای لشکر کفار است، الا اینکه عُمَیر بن وَهَب در حالیکه

ترسیده بود گفت، و کلام را بشنوید: ولکني قد رأیتُ یا معشر قریش البلایا تحمل المنایا، نواضِحُ یثرب تحمل الموتَ الناقِعَ، قومٌ لیس لهم منعة إلا سیوفُهم، والله ما أری أن یُقتَل رجلٌ منهم حتی یَقتُل رجلاً منکم، فإذا أصابوا منکم أعدادَهم، فما خیر العیش بعد ذلك؟! فَرُوا رأیکم"[٥]

و لاکن او مردم قریش من دیدم که اسپ ها مرده هایی حقیقی را خواهد برد. و آنها جز از شمشیر های خود پناهگاه دیگری ندارند. والله نمی بینم که مردی از آنها کشتته شود تا مردی از شما را نکشد. اگر هر یکی از آنها یکی از شما را قتل کند، آن سه صد نفر سه صد نفر تان را قتل می کند، پس سه صد نفر از اشراف مکه را از دست خواهیند داد، پس زندگی چه خیر دارد بعد از آن؟ فرُوا رأیَکُم، یعنی به رأی تان دو باره نظر بیآندازید و تجدید نظر کنید. ببینید اندازه ای تردد را که اهل باطل در آن زیست دارند. چطور می توانند این مردم جنگ کنند؟ خوب بدانید و یقین داشته باشید که هر کسی با اسلام بجنگد همین حالت اش خواهد بود.

پس لشکر مسلمان تماماً بر عکس لشکر کافر است. لشکر مسلمان لشکر مؤمن به الله عز و جل و به رسول کریم اش (ص) است. عمل نمی کند مگر برای الله عز و جل، متفاعل است (یعنی عمل اش متقابل است) بر نصر از سوی الله سبحانه و تعالی یقین کامل دارد. حاسم و غیر متردد است. و در تمام قضایاء بر شوری عمل می کند. الا اینکه امر از جانب الله یا رسول کریم اش (ص) آمده باشد، پس در آنصورت شوری نیست. این لشکر لازم است منتصر شود.

و معنی روحیه ای عالی را که در موقف ابوبکر و عمر و مِقداد و سعد بن مُعاذ دیدیم این نبود که تمام لشکر همینطور بود. نه، در آنجا بعض مؤمنین بودند که از لشکر مکه می ترسیدند. ضعف در یقین شان نبود لاکن در احساس شان بر این بود که آنها با آمادگی کافی خارج نشده اند. و اینکه ممکن بود که بهتر آمادگی می گرفتند، و در داخل مدینه تعداد بزرگی از مسلمانان موجود بود که اگر می دانستند در آنجا جهاد است با مسلمانان خارج می شدند. پس می گفتند کاش با قافله جنگ می

بود نه با لشکر. خلاصه از جنگ کراهیت داشتند. و تمنا می نمودند که جنگ تنها با قافله می بود. رب ما سبحانه و تعالی آنرا در کتاب کریم خود ذکر فرمود: {كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (٥) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (٦) وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ (قافله یا لشکر؟) وَتَوَدُّونَ (چه است در قلب هایتان؟) أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ (قافله) وَيُرِيدُ اللهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ} چنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو از خانۀ تو به تدبیر درست و هر أئینه گروهی از مسلمانان نا خوشنود بودند. خصومت می کردند با تو در سخن راست بعد از آنکه ظاهر شد گویا رانده می شوند بسوی مرگ و ایشان در آن می نگرند. و (یاد کن نعمت الهی را) آن گاه که خدا یکی از دو گروه را وعدۀ شما می داد که وی شما را باشد (قافله یا لشکر؟) و دوست میداشتید که (چه است در قلب هایتان؟) چیزی غیر از جنگ شما را بوَد (قافله) و میخواست که ثابت کند دین حق را به فرمان های خویش و بِبُرد بنیاد کافران را. [الأنفال: ٥-٧]. آیا این شعوریکه نزد بعض مسلمانان است مشکلی است ؟ آیا این شعور جدی است؟ هرگز نه، معنای ایمان به الله عدم خوف نیست، ابداً. لاکن چیزیکه از مؤمن مطلوب است این است که این خوف بالایش در طاعت اش به الله عز و جل و در طاعت اش به رسول کریم اش (ص) تأثیر نکند.

خوف نباید به مخالفت شرعی بکشاند. و همین فرق گذارنده ای بسیار بزرگ بین بدر و أُحُد بود. در بدر خوف مؤمنین آنها را به مخالفت نکشانید. و در أحُد خوف مؤمنین را به یك مخالفت نکشانید به مخالفات کشانید. طوریکه بعداً در غزوه ای أُحُد آنرا خواهیم دید انشاء الله.

چیزی دیگر مهمی که همچنان جلب توجه می کند این است که در لشکر عددی از عمالقه ای ایمان (یعنی بزرگ مردان ایمان) باشند تا بتوانند خیر موجود را در داخل عموم مؤمنین به تحرك بیآورند. این کلام را به تفصیل خواهیم دانست وقتیکه در باره ای غزوه ای تبوك صحبت نمائیم. لاکن در عموم

مردم خير بسيار زياد است، لاكن به كسى احتياج دارند كه آنها را به تحرك بيآورد. ضرورى نيست كه لشكر بطور كامل آن ابوبكر و عمر باشند. و لاكن ضروريست كه در لشكر امثال ابوبكر و عمر باشند.

تمام اين كلام كه در باره اش صحبت كرديم در روز پنج شنبه شانزدهم رمضان سال دوم هجرى بود. و روز آينده، روز جمعه هفدهم رمضان سال دوم هجرى روز بدر خواهد بود. روزى از بزرگترين روز هاى اسلام. بلكه از بزرگترين روز هاى دنيا. در آنروز انشاء الله صفات ديگرى از لشكر منصور را خواهيم دانست، و خواهيم دانست كه نصر اتمام مى يابد، و سنن زيادى را در حرب بين حق و باطل خواهيم دانست. آن صحبت طول خواهد كشيد و آنرا براى درس آينده تأجيل مى نمائيم، و أسأل اللهَ عز و جل أن يُفَقِّهَنا فِي سُنَنِهِ و أن يُعَلِّمَنا ما يَنفَعُنا و أن ينفعَنا بما علَّمَنا اِنهُ وليُ ذلك و قادرُ عليه، و السلام عليكم و رحمت الله و بركاته.

---

[١] ابن الهيثمي: مجمع الزوائد، دار الفكر، بيروت، ١٤١۴هـ، ۶/ ٩٩

[٢] ابن الهيثمي: مجمع الزوائد ۶/ ٩٩

[٣] السابق نفسه، الصفحة نفسها

[۴] ابن كثير: السيرة ٢/ ۴٠٨، ۴٠٩

[۵] ابن هشام: السيرة ١/ ۶٢